

دکتر جیم اشپیگل، فلسفه دین، جلسه ۴

استدلال‌های خدا باورانه، بخش ۳

برهان هستی‌شناختی

جیم اشپیگل و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر جیمز اشپیگل در تدریس فلسفه دین است. این جلسه ۴، استدلال‌های خدا باورانه، بخش ۳، استدلال هستی‌شناختی است.

بسیار خوب، حالا می‌خواهیم توجهمان را به یک استدلال خدا باورانه دیگر که به عنوان استدلال هستی‌شناختی برای وجود خدا شناخته می‌شود، معطوف کنیم.

این استدلال توسط سنت آنسلم در قرن یازدهم مطرح شد و منحصر به فرد است. این یک استدلال پیشینی است. این استدلالی برای وجود خداست که مانند سایر استدلال‌های وجود خدا، به هیچ چیز از نظر تجربه متوسل نمی‌شود.

این بحث با مفهوم خدا به عنوان یک موجود کامل، به عنوان موجودی که بزرگترین موجودی است که می‌توانیم تصور کنیم، آغاز می‌شود و به گفته آنسلم و دیگر مدافعان این استدلال، این می‌تواند زمینه‌های کافی برای باور به وجود چنین موجودی را فراهم کند. بسیاری از فیلسوفان دیگر، از رنه دکارت گرفته تا فیلسوفان قرن بیستم مانند نورمن مالکوم، چارلز هارتشورن و آلوین پلانتینگا، از نسخه‌های مختلف برهان هستی‌شناختی دفاع کرده‌اند. ما به نسخه اصلی آنسلم از این برهان یا دو نسخه از برهانی که او ابداع کرده است، نگاهی خواهیم انداخت و سپس به نسخه موجهه پلانتینگا از برهان هستی‌شناختی نیز خواهیم پرداخت.

بنابراین، آنسلم صرفاً با تأمل در مورد ایده خدا اثبات شد. این چیزی بود که او مدت‌ها قبل از اینکه واقعاً خود استدلال را طرح کند، نوعی شهود در مورد آن داشت، مبنی بر اینکه چنین استدلالی باید امکان‌پذیر باشد. در ارائه شده است Proslogium نهایت، او این استدلال را توسعه داد و در دو شکل مختلف در اثر او به نام

بنابراین، همانطور که خودش می‌گوید، او با ایده‌ی چیزی شروع می‌کند که بزرگتر از آن قابل تصور نیست. موجودی بنامیم G، موجودی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست. بنابراین، بیایید آن موجود را، به اختصار، که بزرگتر از آن قابل تصور نیست.

مقدمه دوم این استدلال این است که آنچه در واقعیت وجود دارد، و نه فقط در ذهن من، بزرگتر از چیزی است که فقط در ذهن من وجود دارد. از این گذشته، اگر کسی این گزینه‌ها را به شما پیشنهاد دهد که پیتزایی داشته باشید که فقط فکر یک پیتزا باشد، مثلاً مفهومی از پیتزای مورد علاقه‌تان، غذای عمیق، پرونی سوسیس یا هر چیزی که روی پیتزای خود دوست دارید، اما فقط فکر آن باشد، در مقابل یک پیتزای واقعی که مثلاً از پیتزا هات خریداری شده است، اگر واقعاً گرسنه باشید کدام را انتخاب می‌کنید؟ شما پیتزای واقعی را انتخاب خواهید کرد. چرا؟ چون واقعی است.

پیتزای واقعی از فکر صرف پیتزا بزرگتر است، مهم نیست افکار یا رویاهای شما در مورد پیتزای ایده‌آل چقدر، والا باشند. بهتر است که چیز واقعی، واقعیت را داشته باشید. وقتی در مورد چیزهای خوب صحبت می‌کنید، واقعیت همیشه بزرگتر از یک مفهوم است که صرفاً یک ایده است.

یا G، بنابراین، آنچه در واقعیت وجود دارد، بزرگتر از آن چیزی است که فقط در ذهن وجود دارد. حال، اگر آنچه که بزرگتر از آن نمی‌توان تصور کرد، فقط در ذهن من وجود داشته باشد، آنگاه آن چیزی نخواهد بود که بزرگتر از آن نمی‌توان تصور کرد، زیرا من می‌توانم آن موجود، آن بزرگترین موجود ممکن را، که در واقعیت وجود دارد و نه فقط در ذهن خود، تصور کنم.

بنابراین، ایده خدا، یا چیزی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست، باید، ما باید درباره موجودی صحبت کنیم که واقعاً وجود دارد، اگر به این فکر می‌کنیم که آیا واقعاً سعی در تصور موجودی داریم که بزرگترین موجود قابل تصور است، زیرا وجود آن در واقعیت بزرگتر از وجود آن در ذهن است تا موجودی که من در حال تصور آن هستم، حتی اگر من یک ملحد یا یک اگنوستیک باشم. طبق گفته آنسلم، اگر من واقعاً به طور مداوم در مورد موجودی فکر می‌کنم که بزرگتر از آن قابل تصور نیست، باید اعتراف کنم که این موجود در واقعیت نیز وجود دارد.

بنابراین، برای جلوگیری از تناقض، باید بپذیریم که این موجود در واقعیت وجود دارد. اگر بگوییم این بزرگترین موجود قابل تصور است، همه این کمالات را دارد، اما وجود ندارد، متناقض خواهد بود. زیرا وجود داشتن یک کمال است.

اگر تصور می‌کنم که این [مفهوم/مفهوم] /... سازگار است، باید بپذیریم که در واقعیت وجود دارد. زیرا وجود داشتن در واقعیت یک کمال است. این یک ویژگی عالی برای ساختن است.

بنابراین، نتیجه این است که آن چیزی که بزرگتر از آن قابل تصور نیست، باید در واقعیت وجود داشته باشد. خدا وجود دارد. او با این فرض پیش می‌رود که خدا آن موجودی است که بزرگتر از آن قابل تصور نیست.

خب، این اولین نسخه از برهان وجودی بود. حالا، او برهان یا شکل دیگری از برهان وجودی دارد که کمی متفاوت است. با این فرض شروع می‌شود که می‌توان موجودی را تصور کرد که قابل تصور نیست و وجود هم ندارد.

، آنسلم از شما می‌پرسید، آیا می‌توانید موجودی را تصور کنید که عدم وجودش غیرقابل تصور باشد؟ یا همانطور که والاس شان در فیلم عالی عروس شاهزاده خانم با نوک زبانی حرف زدنش می‌گوید، غیرقابل تصور است. غیرقابل تصور است که موجودی وجود داشته باشد که عدم وجودش ممکن باشد. اگر آن موجود بزرگترین موجود باشد، بزرگترین موجود ممکن باید به گونه‌ای باشد که عدم وجودش غیرقابل تصور باشد.

، آیا می‌توانید چنین موجودی را تصور کنید که عدم وجودش قابل تصور نباشد؟ آنسلم فرض می‌کند که، بله، می‌توانید آن را تصور کنید، موجودی که عدم وجودش غیرقابل تصور است. خب، سوال بعدی این است که آیا آن موجود وجود دارد؟ آیا موجودی وجود دارد که با این توصیف مطابقت داشته باشد؟ آیا موجودی که عدم وجودش غیرقابل تصور باشد؟ موجودی که نمی‌توان وجودش را تصور کرد، وجود ندارد. آیا آن موجود در واقعیت وجود دارد؟ حال، اگر قبلاً پذیرفته‌اید که می‌توانید آن موجود را تصور کنید، یعنی به امکان‌پذیر بودن آن اعتقاد دارید.

حالا سوال این است که آیا شما معتقدید که واقعاً وجود دارد؟ اگر بگویید بله، پس بسیار خب، پس پذیرفته‌اید که خدا باوری درست است. اگر بگویید نه، خودتان را نقض کرده‌اید، زیرا همین الان به من گفتید که معتقدید موجودی که عدم وجودش غیرقابل تصور است، وجود ندارد، که یعنی شما تصور می‌کنید که این موجود وجود ندارد. شما همین الان به من گفتید که این موجود به گونه‌ای است که نمی‌توانید عدم وجودش را تصور کنید، بنابراین نمی‌توانید هر دو حالت را داشته باشید.

اگر به موجودی فکر می‌کنید که عدم وجودش غیرقابل تصور است، پس باید بگویید نه، باید وجود داشته باشد، زیرا من همین الان پذیرفتم که عدم وجود آن چیزی است که حتی نمی‌توان آن را تصور کرد. و اگر را نمی‌توان به عنوان موجود نبودن، G، نمی‌توان آن را تصور کرد، پس ممکن نیست. بنابراین، این موجود تصور کرد. بنابراین، باید لزوماً وجود داشته باشد.

بنابراین این یک نسخه موجه، به اصطلاح موجه از این استدلال است زیرا به ضرورت منطقی این که این موجود لزوماً وجود دارد، مربوط می‌شود. نمی‌تواند وجود داشته باشد. بنابراین این نسخه دیگری از استدلال آنسلم است، به اصطلاح استدلال هستی‌شناختی. آنسلم آن را نامگذاری نکرد؛ کانت در نقد عقل محض خود آن را نامگذاری کرد، او همچنین استدلال کیهان‌شناختی و استدلال غایت‌شناختی را نامگذاری کرد، و این را استدلال هستی‌شناختی نامید.

ما در مورد استدلال یا استدلال‌های آنسلم چه می‌توانیم بگوییم؟ یکی از معاصران آنسلم به نام گونیلو بود که سعی کرد استدلال آنسلم را رد کند و در انجام این کار، از تشبیه جزیره کامل استفاده کرد. من می‌توانم یک جزیره کامل را با تمام چیزهایی که در یک جزیره گرمسیری می‌خواهید تصور کنم. شما آب زلال و تمیز، یک ساحل زیبا، درختان نخل، سایه کافی، میوه‌های گرمسیری، نارگیل، آناناس و دمای هوا، مثلاً از اواسط تا بالای درجه سانتیگراد، شاید ۸۰ درجه سانتیگراد، شاید هر روز کمی ابری، و معاشرت زیاد با افراد فوق‌العاده در ۷۰ جزیره دارید.

می‌توانیم در مورد اینکه این جزیره چقدر بزرگ است، حرف‌های زیادی بزنیم، اما صرفاً به این دلیل که می‌توانید این جزیره‌ی بی‌نقص را تصور کنید، از این نتیجه نمی‌گیرید که واقعاً وجود دارد. بنابراین، این شکایت گونیلو است. پاسخ آنسلم اساساً می‌گوید که استدلال او در مورد انواع خاصی از موجودات واقعاً کارساز نیست.

این فقط در صورتی کار می‌کند که شما در مورد موجودی صحبت کنید که هیچ چیز بزرگتری از آن قابل تصور نباشد، زیرا تنها در آنجا می‌توانید به این نتیجه برسید که باید این کیفیت وجودی عظیم اضافی را داشته باشد. بنابراین، فقط برای موجودی کار می‌کند که بزرگتر از آن قابل تصور نیست. شما نمی‌توانید آن را در مورد چیزهای خاصی مانند جزایر، اتومبیل‌ها یا پیتزاها به کار ببرید، اما این موضوع تا به امروز محل اختلاف است.

منتقدان این استدلال اصرار دارند که نه، حق با گونیلو است. حتماً ایرادی در این استدلال وجود دارد، زیرا به نظر می‌رسد که شما می‌توانید وجود هر چیزی، اسب شاخدار یا هر چیز دیگری را، صرفاً با گفتن اینکه من در حال تصور بهترین نسخه از آن چیز هستم، اثبات کنید. بنابراین، یک ایراد در پاسخ آنسلم وجود دارد.

یکی دیگر از ایرادات عمده به این استدلال، قرن‌ها بعد از کانت مطرح شد. این احتمالاً پراستنادترین انتقاد به استدلال آنسلم است و ایراد کانت این است که وجود، یک محمول واقعی نیست. وجود از آن نوع چیزهایی نیست که ما به چیزی نسبت می‌دهیم.

بلکه، هر زمان که ما چیزی را به چیزی نسبت می‌دهیم، هر زمان که می‌گوییم، توصیف می‌کنیم یا ویژگی‌هایی را به آن نسبت می‌دهیم، وجود آن پیش‌فرض گرفته می‌شود. بنابراین، اگر کسی از من بخواهد ساعتی را که روی دیوار این اتاق خاص است توصیف کنم، ممکن است بگویم، خب، این یک ساعت عقربه‌ای است. اعداد رومی به صورت متقارن روی صفحه آن چیده شده‌اند.

یه عقربه دقیقه‌شمار داره. وجود داره. یه لبه قهوه‌ای داره.

روی دیوار شرقی است. اینها توصیفات کاملاً طبیعی از آن چیز هستند، به جز یک چیز که من آنجا گفتم و اضافه کردم که وجود دارد. این به نظر عجیب می‌آید، درست است؟ چون ما وجود ساعتی را که از من خواسته شده توصیفش کنم، بدیهی می‌دانیم.

هر زمان که به چیزها ویژگی‌ای نسبت می‌دهید، فرض می‌کنید که آنها از ابتدا وجود دارند. بنابراین، وقتی در مورد خدا صحبت می‌کنیم، کانت معتقد است و خدا را، به عنوان یک موجود بالقوه، اگر شما لادری باشید، به عنوان موجودی که مثلاً قادر مطلق یا عالم مطلق است، توصیف می‌کند، ما فرض می‌کنیم که وجود دارد. حتی اگر فقط برای بحث باشد. این چیزی نیست که بتوانید به مفهوم اضافه کنید.

شما همین الان هم وجودش را فرض می‌کنید. حالا، یک ایراد به این انتقاد این است که وجودش همیشه وقتی که ما چیزها را به عنوان محمول قرار می‌دهیم، فرض نمی‌شود. اگر بگویم دکتر دولیتل عاشق حیوانات است، یا مرلین یک جادوگر است، یا پگاسوس پرواز می‌کند، اسب‌های تک شاخ دارند.

من فرض نمی‌کنم که این چیزها وجود دارند. من اشیاء خیالی یا تخیلی را توصیف می‌کنم. بنابراین، وجود می‌تواند یک محمول باشد، درست است؟ بنابراین، می‌توانم بگویم که اسب شاخدار شاخ دارد، و در واقع، در این مورد، واقعاً وجود دارد.

من با صحبت کردن در مورد اسب تک شاخی که ادعا می‌کنم واقعاً واقعی است، چیزی به این مفهوم اضافه می‌کنم. چرا نمی‌توانم همین کار را در مورد خدا انجام دهم؟ بنابراین، آنسلم در استدلال خود چند ایراد دارد در دوران اخیر، شاهد نسخه‌های پیچیده‌تری از استدلال هستی‌شناختی بوده‌ایم که توسط فیلسوفان مختلف مورد دفاع قرار گرفته است.

در قرن بیستم، من به نورمن مالکوم اشاره کردم. او روایتی از این استدلال دارد. چارلز هارتشورن و تعدادی دیگر از متکلمان پویشی از روایت‌هایی از این استدلال دفاع کرده‌اند.

آلوین پلانتینگا یک نسخه موجه از این استدلال را ابداع کرده است که توجه زیادی را به خود جلب کرده و با تحلیل جهان‌های ممکن کار می‌کند. این نسخه بر مفهوم جهان‌های ممکن متمرکز است و می‌توان آن را به این صورت خلاصه کرد. بنابراین، مقدمه اول کمی ساده‌سازی استدلال اوست، اما من فکر می‌کنم که جوهره ادعای او را در اینجا به تصویر می‌کشد.

مقدمه اول این است که یک جهان ممکن وجود دارد که در آن یک موجود فوق‌العاده بزرگ وجود دارد. یعنی موجودی که قادر مطلق، عالم مطلق، کاملاً خیرخواه و غیره است. یک جهان ممکن وجود دارد که در آن یک موجود فوق‌العاده بزرگ وجود دارد.

مقدمه دوم این است که حداکثر بزرگی مستلزم داشتن حداکثر برتری در هر جهان ممکن است. بنابراین، برای اینکه یک موجود، حداکثر بزرگی باشد، نه تنها باید تمام این ویژگی‌ها را در جهان‌های ممکن خاصی داشته باشد، بلکه باید آنها را داشته باشد، باید در یک جهان ممکن خاص، در تمام جهان‌های ممکن وجود داشته باشد. نه فقط در برخی از جهان‌های ممکن.

بنابراین، اگر یک موجود با نهایت عظمت در یک جهان ممکن وجود داشته باشد، آنگاه این موجود در هر جهان ممکن وجود دارد. خوب، حدس بزنید چه؟ جهان ما یک جهان ممکن است. جهان واقعی یک جهان ممکن است.

بنابراین، اگر یک موجود فوق‌العاده بزرگ در هر جهان ممکن وجود داشته باشد، اگر در یک جهان ممکن وجود داشته باشد، پس یک موجود فوق‌العاده بزرگ باید در این جهان وجود داشته باشد. اگر در تمام جهان‌های ممکن وجود داشته باشد، این یک جهان ممکن است. آن موجود فوق‌العاده بزرگ باید در این جهان ممکن وجود داشته باشد.

بنابراین، موجودی وجود دارد که در نهایت بزرگی، قادر مطلق، عالم مطلق، کاملاً خیر و غیره است. بنابراین این استدلال هستی‌شناختی پلانتینگا است. واضح است که فرض کلیدی در اینجا این است که جهانی ممکن وجود دارد که در آن موجودی در نهایت بزرگی وجود دارد.

به عبارت دیگر، ممکن است که یک موجود فوق‌العاده بزرگ در یک جهان ممکن وجود داشته باشد. پلانتینگا این را به عنوان یک فرض منصفانه در نظر می‌گیرد که برای اینکه یک موجود فوق‌العاده بزرگ باشد، باید در هر جهان ممکن وجود داشته باشد. اما مقدمه اول، مقدمه کلیدی است، اینکه ممکن است یک موجود فوق‌العاده بزرگ وجود داشته باشد.

این موضوع، هنگام بحث در مورد این استدلال در میان محققان، محل اختلاف نظر عمده‌ای بوده است. کنت‌ها و دیگران، مقدمه اول، مبنی بر اینکه مفهوم موجودی با نهایت عظمت، به گفته آنها، نامنسجم است را به چالش کشیده‌اند. سی. دی. براود نیز این موضوع را مطرح کرده است؛ ژان پل سارتر و دیگران سعی کرده‌اند تناقضات خاصی را بین صفات الهی یا آنچه که به عنوان ویژگی‌های عظمت‌ساز درک می‌شود، مانند بین قدرت مطلق و علم مطلق، ذکر کنند.

احتمالاً یک موجود قادر مطلق می‌تواند یک موجود آزاد خلق کند. بیایید این را بدیهی فرض کنیم. یک موجود دانای مطلق، گذشته، حال و آینده‌ی تمام افرادی را که خلق کرده است، می‌داند.

اما در آن صورت، به نظر می‌رسد که حتی یک موجود قادر مطلق هم اگر دانای مطلق هم باشد، نمی‌تواند موجودی آزاد بسازد، زیرا تمام حالات آینده‌ای را که قرار است در زندگی موجودی که سعی در آزاد کردن او دارد، اتفاق بیفتد یا رخ دهد، می‌داند. اگر حالات آینده و شرایط آینده یک موجود خاص از قبل مشخص باشد، مسلماً این بدان معناست که آن موجود واقعاً آزاد نیست، زیرا اگر واقعاً آزاد باشد، حالات آینده‌اش را نمی‌توان از قبل مشخص کرد. این نوع استدلال توسط فیلسوفان مختلف مطرح شده است تا نشان دهند که هیچ موجودی نمی‌تواند هم قادر مطلق و هم دانای مطلق باشد.

شما در آنجا صفات الهی ناسازگاری دارید. من آن استدلال خاص را قانع‌کننده نمی‌دانم، به یک دلیل، در آن مورد، زیرا من آن تعریف از آزادی را قبول ندارم. بسیاری از چیزها به درک شما از اراده آزاد بستگی دارد.

برای اینکه این استدلال درست باشد، شما باید دیدگاه خاصی در مورد آزادی، نوع خاصی از دیدگاه آزادی‌خواهانه، داشته باشید. اما چه کسی می‌گوید که آن دیدگاه خاص در مورد آزادی درست است؟ این مشکلی است که نسخه‌های مختلف این نوع استدلال را که سعی در نشان دادن ناسازگاری صفات الهی، به ویژه قدرت مطلق و علم مطلق دارند، آزار می‌دهد و به سارتر و دیگر فیلسوفانی که این مسیر را در پیش گرفته‌اند، برمی‌گردد.

بنابراین، من این دیدگاه را می‌پذیرم که هیچ‌کس به طور قطعی و یقینی نشان نداده است که در مورد این صفات الهی، هیچ یک از صفات الهی، ناسازگاری واقعی وجود دارد. من فکر نمی‌کنم که این موضوع اثبات شده باشد. بنابراین، من اتفاقاً فکر می‌کنم که استدلال پلانتینگ بسیار قوی است، قوی‌تر از استدلال اصلی آنسلم.

اما مطمئناً همچنان مایه‌ی تفکر و موضوع بحث‌های زیادی در فلسفه‌ی دین معاصر، یعنی برهان هستی‌شناختی، است.

این سخنرانی دکتر جیمز اشپیگل در تدریس فلسفه‌ی دین است. این جلسه‌ی چهارم، برهان‌های خداپاورانه بخش ۳، برهان هستی‌شناختی است.